

روایت ۳۴ سال خدمت علی دوستی، مدیر مدرسه چهارده معصوم^(ع) که با ایده‌هایش به بچه‌ها حس ارزشمندی می‌دهد

کودکی در کوچه‌ها و ارتفاعات پردان

روزهای زندگی علی دوستی در روستای پردان شهرستان زیرکوه خراسان جنوبی، با بازی‌های محلی، کمک به کشاورزی و دامداری خانواده و درس‌های دوران ابتدایی پیوند خورده بود. او درباره آن دوران می‌گوید: سال ۱۳۵۷ درست وقتی انقلاب اسلامی پیروز شد، کلاس اول بودم. دو سال معلم به روستای مانیا آمد. با بچه‌ها در کوچه‌ها بازی می‌کردیم و وقتی هم برف سنگین می‌آمد، به ارتفاعات روستا می‌رفتیم و با هیجان سر می‌خوردیم. گاهی هم کمک دست پدرم بودم و در کارهای کشاورزی همراهی‌اش می‌کردم. با آنکه روزها پراز سختی و کمبود معلم بود، او هرگز درس را رها نکرد؛ تلاش می‌کردم عقب نمانم و درس‌هایم را بخوانم. شاید در همین روزهای سخت بود که پشتکار و علاقه‌ام به مدرسه و یادگیری شکل گرفت.

هر دانش‌آموز، یک نقش هر نقش، یک آینده



فیضی‌ا از بازی در ارتفاعات برف‌گیر روستای پردان تا کار در مدارس مناطق کم‌برخوردار مشهد، مسیر پراز مهر و استقامت علی دوستی است؛ کودکی که زیر نور فانوس درس خواند و یک ماشین بازی پلاستیکی که از معلم کلاس اولش هدیه گرفت، جرقه عشق به معلمی را در دل او کاشت. دوستی با ۳۴ سال خدمت و یادگرای روان‌شناسی‌اش، مدرسی در محله پنجتن و شهید قربانی را مدیریت کرد و اجرای طرح‌هایی چون «بچه‌های آسمانی در حریم ملانک» توسط او از دل سختی‌ها جوانه زد. او در این مدت ثابت کرده است که یک مدیر واقعی، معماری است که با صبر و عاطفه، دیوارهای مدرسه را به پناهگاهی گرم برای دانش‌آموزانی تبدیل می‌کند که آینده‌شان را با دبستان او آغاز می‌کنند. علی دوستی اکنون مدیر دبستان چهارده معصوم^(ع) در محله شهید قربانی است.

اولین جرقه‌های معلمی

یکی از خاطرات شیرین زندگی هر دانش‌آموز، برخورد با معلمی است که مسیر آینده‌اش را شکل می‌دهد. علی دوستی درباره معلم کلاس اولش می‌گوید: آقای ترکش از اصفهان آمده بود و ته‌لهجه شیرین اصفهانی داشت. با محبت و توجه‌اش به من، اولین جرقه علاقه به معلمی را در وجودم روشن کرد. هیچ وقت یادم نمی‌رود؛ یک روز کنار پدرم نشسته بودم که آقای ترکش به سراغمان آمد. بعد از احوالپرسی و خوش‌وبش، دستم را گرفت و مرا به کلاس درس برد. همان جا یک ماشین بازی پلاستیکی هم هدیه داد؛ این کارش شروع یک تحول بزرگ در من بود. آن قدر با او دوست شدم که حالا بعد از حدود پنجاه سال، هنوز با او در ارتباط هستم، هر سال روز اول مهر و روز معلم به اوزنگ می‌زنم و با هم صحبت می‌کنیم. در کنار یاد معلم، یاد مادر مرحومش نیز همیشه همراهش است؛ «آن زمان توی روستای ما برق نبود. گاهی شب‌ها بیدار می‌شدم و درس و مشق‌هایم را زیر نور فانوس می‌نوشتیم. مادرم خدا بی‌مادر شب‌ها کنار من بیدار می‌ماند. سواد قرآنی داشت و جزء سی قرآن را هم از بر بود. قرآن می‌خواند تا من تنها نباشم و بتوانم با آرامش درس بخوانم. حتی زمانی که ساعت نداشتیم، تا اذان صبح کنارم می‌نشست و من را تشویق می‌کرد. فکر می‌کنم بعد از آقای ترکش، علاقه من به معلمی را مادرم در وجودم نهادینه کرد.



چالش‌ها و شیرینی‌های اولین مأموریت

در همان روستا معلم بود. هنوز هم روزی که مینی‌بوس جلو ورودی روستا توقف کرد، از یادم نمی‌رود. دانش‌آموزان با شور و ذوق به استقبال آمدند. کیفم را گرفتند و هر کدام یک تکه از لوازم را برداشتند و با خوشحالی تا محل اسکان همراهی‌ام کردند. قبل از رسیدنم دوستم به بچه‌ها گفته بود که من قرار است بیایم و آن‌ها بی‌صبرانه منتظر بودند. چهار سال زندگی و تدریس در این روستا، برای او پراز خاطرات شیرین و آموزنده بود؛ می‌گوید: یکی از بهترین روزهای خدمتم در نوزاد گذشت.

پس از پشت سر گذاشتن دوره ابتدایی و راهنمایی، علی دوستی در کلاس دوم متوسطه تصمیم گرفت آرزوی کودکی‌اش را محقق کند؛ ورود به مسیر معلمی. پس از گرفتن دیپلم، سال ۱۳۷۰ وارد دانشگاه تربیت معلم شهرستان تربت حیدریه شد و دو سال بعد، برای تدریس به یکی از روستاهای دورافتاده شهرستان درمیان، روستای نوزاد، اعزام شد. او درباره آن روزهای می‌گوید: باید به روستای نوزاد می‌رفتم که حدود ۲۵۰ کیلومتر با زادگاهم فاصله داشت. کیفم را بستم و راهی شدم. یکی از اقوام ما هم



شب و روز در روستا زندگی کردم و مردم همیشه با محبت و احترام از ما پذیرایی می‌کردند. معلم‌ان را «آقای مدیر» صدا می‌زدند. شب‌ها به خانه‌های گرمشان دعوت می‌شدیم و از دسترنج و محصولاتشان برایمان هدیه می‌آوردند. احترام ویژه‌ای برای معلم قائل بودند. الان هم اگر آموزش و پرورش بعد از ۳۴ سال بخواهد، با دل و جان دوباره به آنجا برمی‌گردم.